

از نشریات روزنامه ایران (نمرا ۱۵)

Duty

وظیفه

قسمت اول - مشتمل بر هفت فصل

تالیف

ساموئیل اسمایلز

ترجمه

ا. شایگان ملایری

در نشریات روزنامه ایران انتشار یافته است

قیمت چهار قران

* (مطبعه ایران) *

از نشریات روزنامه ایران

وظیفه

تالیف

ساموئل اسمایلز انگلیسی

ترجمه

۱. شایگان (ملایزی)

در نمرات روزنامه ایران انتشار یافته

مطبعه مدان

فهرست کتاب وظیفه

فصل اول - وظیفه - ضمیر

حدود وظیفه - سرباز دریایی - بُرکنه - یک مقنن امریکائی - اساس وظیفه - آزادی - ضمیر - قوه اراده - مذهب - تملک نفس - بهترین حکومت - عقیده باسکال در موضوع زندگانی - تعالیم سقراط - افلاطون - ایدآل انجیل - دکتر ما کلتود - اخلاق .

فصل دوم - وظیفه در عمل

وظیفه در خانه - جهت وجانب اراده - مردمان فاقد اخلاق - عقیده لاک در موضوع اراده - تعلیمات مدرسه و اخلاقیات - آزادی بشر - کارهای نجیب - مشکلات - تنبلی - عمل یک مرداحق - تصمیم و جرئت - پرفسور ویلسن - تلون و تندب - بدبینان - اعجاز داهی و ژنی - فضیلت و دانش - خون سرد تربیت شده - لافیدی و بی‌اعتنائی - گوته - استعداد فیکری - عقیده خانم ورنی راجع بادیبات - حسن انتظام خانه - عقیده بارون استوفل در موضوع دیسپلین و حسن انتظام - طوفان .

فصل سوم - شرافت - حقیقت

دروغگوئی - کم‌دروغ گفتن - رگولوس رومی - عقاید افلاطون و مارکوس آره لی اس در موضوع دروغ شرافت در کار - تنزل قیمت مصنوعات - چینی‌ها - امریکائی‌ها - تحذیر بارون دوپین - رقابت کیفیت کار - عمل بد دروغگوئی است - عقیده سقراط در موضوع تکمیل کار - وجود - توماس براسی - احتسابات و اوقات بد - مستر هلیوایک - امریکا در باب جمع آوری پول - امریکا بدون شاگرد - کساد بازار تجارت - قمار تجارنی - تصور و شکست بانکها - صراف‌های براری - استغ بطرز بدروغ در موضوع پرستش نروت - امتناع بنسبلوانی - ایلی نوبز با شرافت باقی میماند - شرافت یک دهقان آلمانی .

فصل چهارم - مردمانی را که نمیتوان خریداری نمود

عدم اهتمام - یک شارلاتان فرانسوی - حق العمل‌های غیر جائز - مردمان با شرف لازم است - ارشاه از بیگانگان - امریکائی‌ها - مردمان عادل - اریستادز و فوکبون - دستون - دیوکلتیان - سایر مردمانی که خود را نمی‌فروشند - اندرومارول - بن جانسون - گلد سمیت - فاس بولتنی - لرد کاتامم - ویلیام بیت - چامبلارد - سرآرتور ولسلی - مارکیز ولسلی - سرچارلز ناپیر - سر جیمز آوترام - لرد لارنس - سر هومفری دیوی - فره دای - خاندان دوچیلد - ما کاولی .

فصل پنجم - جرئت - تحمل و بردباری

جرئت و ترس - سرفیلیپ سیدنی - مردمان متحمل و بردبار - قیمت شهادت - سن یانکداراز - مسیحیان دوره اول - قتل عام در روم - جرئت تله ماجوس - سقوط روم و یونان - تاثیر مسیحیت - تعقیب اشخاص برای اعتقادات مذهبی - اسپانی - فیلیپ دوم - تعقیب و تضییق در

ترانس - قتل هام سن پارتله مو - الغاه قانون نانتس - توسعه دامنه شکنجه و زجر - اخلاق هوگنات
تعیین و شکنجه در انگلستان - در اسکاتلند - کشف تحمل و مسامحه در امور مذهبی - ویلیام بن -
قصه اخلاقی ژرمی تایلر - اهل علم پروانو ، کوپرنیک - گالیله - کپلر - کامپس - فتوحات و شکست‌ها
لیونیداس ، ژوداس ، مگاپیوس ، - آرنولد فن ویکل دید - زنان سوئیس در پراونگیا - والاس بروس
طرد بروس - محاصره ارلین - ژاندارک

فصل ششم - تحمل و بردباری تا آخر - سیونارولا

آرنولد برسکیا - داتنه - تبعید وی - دولت ایتالی - عزیمت سی و نارولا از روم -
مواعظ او - دخول او فلورانس - لرزو دومدیسسی - سیونارولا قبل از سن مارک - تبلیغات وی دردوهو
اقتدار و قوت عظیمش - مرک لرزو - پیرو دومدیسسی - دخول فرانسوی در خاک ایتالی - فلورانس
یک جمهوری - اصلاحات شهر - تهدید سیونارولا بقتل - امداد کلاه کاپودینال طردوی از طرف پاپ
سن مارک مورد حمله واقع میشود - سیونارولا تسلیم میگردد - آخرین نصیحت و موعظه وی - شکنجه
بدنی و مرک او - زیباییهای فلورانس -

فصل هفتم - ملاح

شجاعت ملاحان - تربیت بحریه - دریا راه تجارت است - سرساموئیل بیکر - ناخدایان
کاشفین بزرگ هستند - بحر پیمان پرتغالی دانمارکی و انگلیسی - نژاد بزرگی از مردمان بحری -
جهازات جنگی غیر قابل شکست - سرفرانسیس دریک - حمله دریک باسیانی - قوه جهازات جنگی اسپانی -
ورود بساحل - جنگ در ترعه - جهازات جنگی در کاللا - حمله - شکست جهازات - سرریچارد
کرنویل - قوای بحری و تجارت - ناپلئون ولسون - کاپیتان ریو - کاپیتان ناولز عضو جهازات شمالی -
لندن - مستر بلیم سول - کاپیتان فریمانتل - کاپیتان شارب و جان مین تاش - جان می نارد در دریاچه
ایری - ریگهای صحرا - مناره ساحلی - سواز - سنک ادی - اسکر ریور - اولین قفق نجات -
نجات اشخاص توسط فائق های نجات - وانکوک - جرئت در فراز ربورغ - ایفاء وظیفه در
گریت یارموت -

فصل هشتم - سرباز

زندگانی با وظیفه - هانری چهارم - تورن - فون مولتکه - شوالیه داسیس - سربازی مردمان
بزرگ ، سقراط ، اشلیس ، سوفکلیس ، گزنفون ، فیصر ، هراس ، داتنه ، پطر هاید - شاورس ،
پوشانان ، بن جان سن ، فیلیپ سیدنی ، الکران سیدنی ، دیوانت ، لولاس ، ویدرز ، بونیان ، اتوی
و فرکوهار - ستیل ، کلریچ ، سن بتی ، کیت ، لی ، مورچی سن - سربازان بزرگ اسپانی ، اپدوگا ،
سروانتس ، گالدورن ، سن دوزادو ساتیلانا و دیگران - کامثون شاهر ، لویولا ، دکارت ، مویرتیس ،
مالس ، فن پیس ، درزلامارک روچفکالد ، کوپیر شوالیه بایارد - ژنرال واشنگتن - دوک و پلنگتن
مقائد او نسبت بوظیفه - اطاعت ، جرئت ، صبر و بردباری زیاد - سختی های او در پرتغال و اسپانی -
انسانیت ، بیفرضی ، عدالت و صداقت او - ولینگتن و ناپلئون - فرشتین در بروس ، چارل آلبرت
وویکتور امانوئیل در ایتالیا - روسها در ترکیه - مخافات جنگ

فصل نهم - شجاعت در حسن انجام خدمت

تفلیس - و شجاعت - فداکاری - نیره بختی - فرصت در حسن عمل - طاعون - ابی منی
 دس - کاردیناز پرومیو - اولین مدرسه پکشنیه - طاعون در لندن - اسقف مرنون در پورک - دکتر
 حاجز و طاعون - و موم یسن در (ایام) - تب محرقه - درلینز - مرک مردمان خوب - جراحان
 در میدان جنگ - سالدورف - دکتر تاپسن در الما - دکتر کی در نیارس - کریورال در بابشایر و
 هویر در مولتان - هاید کادیز - زن دلیر در ماناکوردا - پرستاری در حین جنگ - میس ناپتینگل
 در اسکوتلندی - میس استالی در ترایا - میس فلورانس لیز درمتز - پرستاری در مر بضعانه های
 میدان جنگ - میس کاربتر - میس چیشلم - گرس ورنن بوسل - هلن پتری از اهل شتلاند
 کریس دارینک -

فصل دهم - عاطفه

بوحنای و اطفال - فوائد عاطفه و نوع خواهی - افراق در فوائد پول - گونه و زجت
 و ابتلائات - اسقف ویلیام فورس - دکتر نورمان مک لیود - مشرق لندن - ادوارد دینسن - ژرف
 دو میستر - عقیده تالفورد فاضی در موضوع عاطفه - خادم و مخدوم - خدمات خانگی - انی مکی -
 « اهمیت مده » - اقتصاد سیاسی و خدمت -

فوائد پرنز راجع بقوت - خدمتکار میکائیل انگلو - تفکر و محبت - اهالی ونیس - خانواده
 صبر - فرهادی - شارل لب و شوهرش - خانم واطسن و شوهرش - خاطره یک زن - عهد محبت
 یکنفر متوربت - عقیده مستر کلیر راجع بعاطفه - عقیده دکتر مارتینو راجع بمسبعت - فقیر - ربرت
 ویکس و مدارس پکشنیه - ژرف لانکاستر - ماری انگلا و کارگر کارخانه - انجمن پسرانه کارخانه
 ذوب آهن گلاسگو .

فصل یازدهم - نوع خواهی

نوع بدنی - آوه نجابت - همین راجع بمبروصان - سن و پسننت دوپال - جان ها وارد -
 وضعیت محبتها - خانم فرای - خانم تات نال - مسترادهوند در سینک سینک - کاپیتان ییلز بوری -
 توماس رایت اهل مانچتری - نجات جنایتکاران - ژرف هیوم و افتتاح محافل عمومی - نمابشگاه
 بزرك - اعتماد باشخاص -

فصل دوازدهم - شجاعت در مأموریت

دوک ویلینگتن در مأموریت - دوره کار یکنفر مبلغ - ماموریت اکستین بانگلستان - بت پرستان
 شمال انگلستان - تغییر مذهب توسط پالینوس -

نطاق یک نفر سلحشور - مبلغین در اروپا چین و افریقا - سن فرانسیس اکزاوبر - لاسکاس
 دروست اندیز - بومیان را مسیحی می کنند - دکتر مسقات در افریقا - دکتر لیونیک استون - جزائر
 یولینسیا - جان ولیم - انجمن مبلغین لندن - تعلیم صنعت - بنای یک دکان - موش و گربه - دیدن
 انگلستان - زجر و عقوبت ارومانگا - اسقف سلوین - اسقف باستون - مسافرت های وی - زحمت وی -
 فوت اودرنوکاپا - کاهن و دورگوداناف - جانانان ادواردز .

فصل سیزدهم - محبت بحیوانات

جنگ سک - قانون ریشارد مارتن - طیور هورلینک هام - محافظت پرندگان وحشی - ماهی
خواران در هندوستان - طیور وحشی در نروژ - لئونارد دوونسی - زاهدان پیر - سن فرانسیس
انسانیت طیور - شکار جرکه - ناپرو آوترام - البرت توس اهل سینا - کشتار پرندگان در فرانسه -
ظلم به محصلین - ظلم باطفال - شلاق زدن - ظلم به حیوانات - والتر اسکات و سک - سکهای مشهور -
یامپی و هرکولینوم - حیوان وحشی بهتر از انسان است - اندرا کلزوشیر - ولتر در موضوع حقوق
حیوانات - تانی پیر - تربور حیوانات - نوردوربارکر - مسترداری - نیکرستیانو - مناظر ناپل - مپس
لیزتارست - ظلم باسبها - اسب جنگی

فصل چهاردهم

مهاجرین امریکا - ورود به نیویورک و فیلادلفی - مسافرت غرب - جبال آلبگانی - بلم دراهایو -
سین سینه تی - لگزینک تن - مستر هانگری کلی - بردگی - ریاتز - خانه در غرب اقصی - قصص
ارزاق - شناوری در و اباش - وارینگتن آلبیون - تربت « ند » - شکار آهو - ترقی مستملکات -
فلامان - جنگ بازدان اطفال - حوادث - دزدان اطفال - تصمیم بقتل فلادر نمودند - نتیجه - عزیمت
یانکلستان - لیتل بن - تربت در نیولانارک ولندن - دخول وی در مشغل و مکاسب ازدواج و کامیابی او
جلوگیری از ظلم نسبت باسب - مد و بشریت - نتایج زحمات مستر فلادر

فصل پانزدهم - مسئولیت

وظیفه و وجود - معاضدت جانبین - نمونه - انکار و تکذیب - علم بعقیده و ایمان -
انسان بیفایده و باطل - عمل اخلاق - پرتس - جوان - ابدیت کلمات و نمونه ها - خوب و بد -
کتابهای بد - مسئولیت مؤلفین - کتاب مبروس و بلید - کتاب های هزل و فیکاهی - رمانهای اسکات
چارلزویکنتز - کتاب صدای زنده است - قول وردزورث - افسانه کریلف « واتف و دزد »

فصل شانزدهم - پایان عمر

جوانی و پیری - بیک نامرئی - وپلکی در اسکوربال - فردریک کبیر - خشایارشاه -
بریکلیس - عمود فرئوی - تاجر منچستر - شارل نهم - سیدنی اسمیت در برج هوارد - کار دینال
مازارین - سرهاردوین - سروالتررلای - مارشال فرانسوی - سرجان مور - سروالتراسکات - کانت در
موقع مرک - ژریمی تی لور در موقع حیات - زندگانی حقیقی انسان - سن فرانسیس آسیسی - آخرین
کلمات سروالتررلای -

بیست و چهار سال قبل کتاب « اعتماد بنفس » را نوشتم و در سال ۱۸۵۹ یعنی سه
سال بعد با انتشار آن موفق شدم .

نوشتن آن کتاب منتهی بوقوع حادثه مختصری گردید . چند خطایه در (لوز) برای
بعضی از جوانان در محلی که سابقاً مریضخانه موقتی برای معالجه مرض وبا بین شده بود ایراد نمودم
بدانها خاطر نشان کردم که سعادت و خوشی آنها در زندگانی بیشتر منوط بوجود آنها و فضیلت
شخص و حسن انتظام و تملک نفس خودشان بوده و بالاتر از همه منوط و متوقف بر ایفاء وظیفه فردی

بطور شرافت و صداقت می باشد ایفای وظیفه فردی منضمین زیبایی اخلاق مردانه میباشد .
 نتایج حاصله از آن خطابه ها رضایت بخش تر از آن بود که من انتظار داشتم زیرا بسیاری
 از جوانان همینکه رساله های بالاتر از عمر خود رسیدند برای بودن مقامهای مسؤولیت دار و مفید انتخاب
 میشدند . بعضی از آن جوانان قسمتی از موفقیت شرافتمندانه خود را در زندگانی مرهون آن
 منج اعمالی می دانستند که با روح تعالیم و دروسی که از معلم خود گرفته بودند سازش داشت
 بنا براین در صدد برآوردن یک یادداشتی برای کتابی که در همین زمینه در نظر داشتم تهیه
 کنم زیرا کتاب اگر خوب تدوین شود عمر جاودانی داشته و در تمام عالم سیر میکند ، من آن
 کتاب را عصر ها در دقایقی که دماغ را از کار روزانه فراغت حاصل می شد به رشته
 تحریر آوردم و آن را « اعتماد بنفس » نام نهادم زیرا کلمه بهتری که با مقصود مناسب باشد
 پیدا نکردم . وقتی کتاب را تهیه نمودم آنرا یکی از باشرین کتب در لندن تقسیم داشتم ولی او
 از قبول آن با اظهار امتنان ابا نمود زیرا در آن موقع چنگ کربیه سخت در گرفته و کتب بیغریبدار
 مایه بود ، انتشار کتاب اعتماد بنفس بشورق افتاد تا موقعیکه کتب « زندگانی جرج استی فنز »
 بهمت « مستر موری » منتشر گردید . کتاب مزبور مورد قبول عموم واقع شد در اینجا لازم میدانم
 از مطالعه کنندگان و کسانی که بر آن تقریظ نوشته اند اظهار امتنان نمایم ملاحظات آنها را
 در اطراف آن کتاب عادلانه تشخیص داده ام ، همه آنها مگر معدودی مسامحی مرا بیش از آنچه در
 خود و شایان بوده ام تقدیر نموده اند ، «مذاک نه من آنها را و نه آنها مرا می شناسند ، کتاب
 اعتماد بنفس تقریباً بکلیه السنه اروپائی و همچنین به السنه و نیم لهجه های هندی و ژا یونی ترجمه
 و انتشار یافته است . در امریکا آن کتاب بیشتر از انگلستان انتشار یافته و دست به دست
 گردیده است . ولی مؤلف آن از مقدرات کتاب خود در امریکا بی اطلاع است .
 با آنکه سرعت آثار و اتعالم کتب انگلیسی توسط قوانین امریکا جلو گیری می شود ولی ناشر همین
 و شرافتمند نیویورکی در زیر فشار تخطیات ناشر شیکاگوئی مضحک و مغلوب می شود .
 چه ا ولی بقانون احترام می کند و تجاوز از قانون را جایز نمی داند ولی دومی اصول تخطی از حدود
 وظیفه و قانون را خطای شمرده می داند چرا هیئت مقننه امریکا باید کمتر از دول فرانسه و آلمان و ایتالیا
 شرافتمند باشند ، در تمام این ممالک حق طبع بین المللی مجازاً اعطا می شود سیزده سال بعد از ظهور
 و انتشار کتاب اعتماد بنفس که در عرض آن خاطر خود را با کارهای دیگر مشغول کرده بودم کتاب
 « اخلاق » را نسوخته و انتشار دادم . در آن کستتاب سمعی
 کردم که مردان و زنان نجیب و عالی همت را تصویر نموده و شواهد زیادی از زندگی کانی
 بهترین مردان و زنان برای ادبی مقصود بیاردم ، این نقره بنظر من بهترین راه تاثیر در افکار
 جوانان بوده و بتصور من ذکر نمونه ها و ایراد شواهد از فضیلت اخلاق برای تزکیه و تصفیه اخلاق
 جوانان مؤثر ترین وسیله است اسحق دیزرائیلی گفته است « بعضی اشخاص مکتوبند لازم نیست حکایات
 و قصص بگفرد مؤلف را بر روی من معرفی کنید آثار و کارهای او را بمن بدهید ولی من غالباً دیدم که
 حکایات جالب تر از کارهای یک شخص می باشد » این همان رشته است که من بدست گرفته و
 سر مشق خود قرار داده ام ، پلو نارك گفته است ، « فضایل یا خطایای مردان را نباید از روی

مهمترین و برجسته ترین کارهای آنها کشف نمود بلکه غالباً يك عمل كوچك و غير قابل اهميت ، يك گفتار كوچك يك شوخی و بذله اخلاق واقعی يك شخص را بمراتب بهتر از بزرگترین جنك ها یا مهمترین اعمال و افعال می شناساند .

بعد از پنجسال كتاب « صرفه جوئی » انتشار یافت در آن كتاب من مقام كارگران و اتعاض و احراز نموده و مردم را بصرفه جوئی و اقتصاد در زندگانی تحریص و ترغیب نمودم تا آنكه از آن راه بتحصیل استقلال خود موفق شومد و به فكر آتیه خانواده خرد باشند و يك زندگانی باظهارات و تقوی و مردانه ای را سرکنند و از مستی و بیهوشی كساری كه مردان را فقیر و زنان را بیچاره و مستمند ميسازد اجتناب نمایند و بالاخره تا آنكه باسماں فضیلت و تقوی و اخلاق و مذهب هرج نامیاند ، بعقیده نگارنده كتاب مزبور مفید واقع شده و از زمانی كه انتشار یافت مؤسسات بسیاری برای استقرار صرفه جوئی ملی تشكيل گردید و از مراسلاتی كه از طرف اشخاص زیاد بمن نوشته شده اطلاع حاصل کرده ام كه بانكهای مرفعی موسوم به «بنی» در جاهائی دایر گردیده اند كه سابق بر آن موجود نبود پنجسال از تاریخ انتشار كتاب « صرفه جوئی » میگذرد و اینك آخرین كتاب خرد را از سلسلة كتبی كه در نظر گرفته بودم بمرض انتشار می گذارم ، امیدوارم كه این كتاب هم مانند كتب سابقه خود مفید واقع شود در خلال این احراز كه بنكاش كتب مشغول بوده و اینك هم كه كتاب «وظیفه» را در دسترس مطالعه خوانندگان می گذارم باتمام حواس و مشامی كه هنوز هم در من موجود است كار کرده و بهترین نمره و محصول فكر خرد را برای فارغین گرد آورده ام خوانندگان این كتاب در هر صفحه با نمونه های زیبایی از بهترین و شجاعترین زنان و مردانی كه در طی عمل حسن خدمت خود را مسلم نموده اند مواجه میشوند اعمال بزرگ بمثابه مائرك و میرائی است كه بارخ زیاد بطرز عجیبی روز بروز زیادتر میشود آنچه مردمان بزرگ در گذشته از فوه بفعل آورده اند همان است كه مردان آینده هم توانائی انجام آنرا خواهند داشت .

يك كاربه بزرگ وهائی اگرچه فرجام آن قرین موفقیت نباشد معذالك مرصه ای است برای آزمایش وسنجش فعالیت بشری کسی كه بااعلازین نقطه اتصال وصفات عالیة وظیفه نزدیک گردد درردیف متشخص ترین و برجسته ترین فرد قوم خرد قرار بگیرد . لندن نوامبر ۱۸۸۰

فصل اول - وظیفه ، ضمیر

نژاد و قومیت و زبان توهرچه باشد تو همانی . وظیفه مانند يك شعله دائمی یا روشنائی ثابت و نافذی در شبهای تار و روز های روشن در برابر چشمت می درخشد .
از منظومه لایف

چرا ای انسان دنیا را تقبیح مینمائی ؟ دنیا زیباترین جایگاه بشر و با كاملترین اسبابی زینت یافته است و اگر بنظر تو حقیر و ناپاك و غیر قابل زندگانی میاید از آنجهت است كه تو خود ناپاك و كشیفی
مارسی لئوس فیسی نوس

انسان برای خود تنها زندگی نمیکند بلکه برای خیر و صلاح دیگران

که متضمن خیر و صلاح خود نیز میباشد زیست مینماید . هرکس اهم از نروتمند یا فقیر وظیفه و تکلیفی برعهده دارد که باید بدان عمل نماید . زندگی در نظر بعضی طرب انگیز و بدمذق برخی تلخ و ناگوار است ولی مردمان با شهامت و بزرگ نه برای حفظ نفس و نه برای شهرت زندگی نمی کنند . اراده آن ها با منتهای قوه و قدرت متوجه کار های مفید و امید بخش و نیکر می باشد .

هراکلیز (*Hieracles*) میگوید .

هر يك از ما بمنزله مرکزی میباشیم که با چندین دایره متحدالمرکز محدود و محیط گردیده ایم . نخستین دایره از خود ما امتداد پیدا میکند که متشکل بر والدین ، اطفال و زوجه می باشد . دومین دایره اقوام و اقربا سومین دایره همشهری بوده و آخرین آنها زاد و نوع بشر را دربر میگیرد . ادای تکلیف نسبت بخداوند و نسبت بانسان بطور موافق و منظم مستلزم بکار انداختن و توسعه قوای ذهنی و عقلانی و کلیه مواهبی است که خدا بمانعت فرموده است . خداوند انبای خود را در حق ما ارزانی داشته و از هر چیز ما را بهره مند ساخته است . اراده ای که بر اراده و امیال ما حکومت نموده و ما را بطریق صواب هدایت میکند عبارت است از معرفت نیک و بد یا قوه تشخیص صحیح از سقیم .

این همان علم و معرفتی است که در این عالم ما را مسئول انسان و در عالم دیگر مسئول خدا قرار داده است . وظیفه دایره اش لا یتناهی است و در هر يك از ادوار و مراحل زندگی وجود میباشد . در حالت فنا یا بیچارگی ، شادی یا غم وظیفه همراه ما است . بنا بر این باید وظایف و تکالیفی که ما را از هر طرف احاطه نموده ادا نماییم .

فرمانبرداری و اطاعت در مقابل وظیفه و لوگران و پر از مخاطره
باشد روح و جوهر هالیتربین زندگانی مدنی محسوب می شود . حال هم مثل سابق باید برای انجام اعمال بزرگ و عالی اقدام نمود و در طلب آن یویان گردید و در راه آن جان داد . ما اغلب موضوع وظیفه را با مقام و مسؤولیت سربازان مرتبط سازیم . در اینجا بی تناسبیت نیست که جان نثاری و فداکاری آن فراول بت پرست را که در هزار و هشتصد سال قبل در شهر یحیی در راه خدمت و وظیفه جان خود را فدا نمود متذکر شویم . در موقعی که شهر زیبای یحیی در معرض سبیل آتش شان (وزو) قرار گرفته و سنگهای گداخته از آتش بجانب شهر روان بود سربازی فدا کار ورشید که بیاسیانی و فراولی محلی گماشته شده بود بخلاف مردمانیکه وحشت زده و سراسیمه بهر طرف متواری شده بودند او بر جای خود باقی ماند و آنقدر ایستاد تا خاکستر سوزان آتش نشان وی را هلاک ساخت . سرباز حقیقی او بود که در آن گیرودار و ولوله که مادر ، فرزند را و طفل مادر خود را فراموش کرده و از هول جان راه فرار در پیش گرفته بود نه خود را باخت و نه از وظیفه خود غفلت نمود . جسم و جسد آن سرباز بجا کشته تبدیل شد ولی خاطره او هنوز باقی و پایداره است چنانکه اکنون اسلحه آن سرباز از فیصل خود نیزه و جوشن و چهار آئینه وی در موزه (بربونیکو) پیادگار از او باقی است . صاحب آن هلائم و آثار شخصی مطیع و قائل به نظم و دیسپلین بوده و از انرو در راه وظیفه و ماموریت تا آخرین رمق حیات مقاومت نمود . کسانی که قائل بحقیقت

بوده و می‌شود راستگو و راست کردار باشند باید بدانند که در مقابل والدین مطیع و نسبت به مخدم فرمانبردار باشند ، طغولیت و صباوت با اطاعت شروع شود ، ولی از این نکته مهم نباید غفلت نمود که امروز زمان و شیخوخت ما را از انجام وظایف و بالایخص امتثال و اجرای اوامر مافوق معذیر نپسندد بلکه باید تا آخرین دقیقه حیات مطیع و فرمانبردار باشیم .

در بهترین اشکال خود وظیفه د بهترین سائق و مشوق بخیر و صلاح می باشد شخص وظیفه شناس هیچوقت از نظر مادی و حفظ منافع خویش ادای وظیفه نمی کند ، اشخاص باید وظیفه خود را بدون اندیشه و تصور فداکاری ادا نمایند و تظاهر و تفاخر را کنار بگذارند .

خوب است سرباز رومی را در بمبی جا گذاریم و شاهد دیگر از تاریخ و زمان نزدیکتری انتخاب کنیم ، زمانی که (بیرکن هد) با یکمده از سربازان رشید و جنگ آور با کشتی خود در سواحل افریقا در زیر امواج دریا فرق شد صدای شلیک توپ دشمن از شادی بلند گردید ، بعد از فرق کشتی (دوک ولینگتن) وارد انگلستان گردید و ضیافتی بافتخار وی در اگادمی شاهی ترتیب داده شد ، (ما کالی) می گوید (ومستر لارنس سفیر امریکا هم بدان موضوع اشاره می نماید) (ولینگتن) وقتی در آن مجلس برای بیچارگانی که در دست امواج گرفتار و فرق شده بودند نوحه سرانی می نمود سخنی از جرئت و رشادت ایشان بیان نیاورد ولی پیوسته از فرمان برداری و اطاعت مافوق و حسن انتظام آنها تعریف میکرد - دوک تکیه کلام و موضوع صحبت خود را در آن مجلس اطاعت و وظیفه شناسی مفروقین قرار داده و چندین بار آنرا تکرار نمود .

وظیفه عبارت از ایثار نفس و فداکاری است و تنها بر وائی و بی باکی نیست ، آن شمشیر باز رومی که با دل و جرات یک شیر با شیری خشمناک مواجه میشد و بنجه در بنجه آن می افکند شور و شوق نماشچیان او را چالاک میکرد و هرگز خود را نمی باخت و جوابزی را که برای او معین کرده بودند نیز فراموش نمی نمود ولی هرگز نه خود و نه جایزه را که برای او معین کرده بودند فراموش نمیکرد .

(بی زارو) آدمی پر طاقت و متعهد و جان سخت بود ولی در بدترین هنگام مهر و در بعبوحه شاداید و مشکلات عشق و علاقه او بجمع آوری مال و منال دنیا ویرا تحریک و ترغیب بکار میکرد (سان اوگوستین) میگوید ، آیا میخواهی بزرگ شوی ؟ پس کوچک شو و خود را حقیر و ناچیز بشمار ، آیا میل داری کماخی رفیع درخود استوار سازی ؟ نخست درباب اساس و پایه تواضع و فروتنی تفکر کن و شالوده آن بنا را بر این اساس استوار ساز زیرا هرچه بنا عالی تر باشد بنیاد و پایه آن عمیق تر گردد تواضع و فروتنی محجوبانه قاج زیبایی و جمال است ، عالی ترین اقسام وظیفه آن است که در خفا و بدون توجه اشخاص انجام گیرد ، زیرا شخص در اینجا با خلوص نیت و صفای ضمیر و شرافت ادای وظیفه نموده و مجبور به تقلید از اخلاقیات متعارفی و دنیا پسند نمی شود این بنسخ وظیفه باسخ تظاهر و خورد نمائی مغایرت دارد ، کسی که این طریقه مستحسن و نیکو را در پیش گیرد باید مجموعه ای از فواین عالی و ارجمند را دستور و سر مشق زائد گانی خود

قرار دهد و برای امثال و اجرای آن باید در پرتو يك عهد و میثاق دائمی و ابدی برای خدمتگذاری بنوع بشر تطورات زندگانی و هر يك از اعمال و افعال انسانی را در نظر بگیرد اعمال بی احتیاطانه یا خباثت آمیز ما هر روزه فروض و دیونی برای ما ایجاد میکند که دیر یا زود باید بآی آن قیام و اقدام نمائیم .

ولی بچه طریق و چگونه باید وظایف شخصی را انجام نمود ؟ آیا در مورد انجام وظایف شخصی اشکالی هست ؟

مقدم بر همه و در درجه اول وظایف و تکالیفی است که نسبت بخدا باید ادا نمود و این مسئله در همه جا عمومیت دارد و پیوسته باقی است . بعد از آن تکالیف دیگری هست که به نسبت اهمیت باید بموقع اجرا گذارده شوند از قبیل تکالیف نسبت بخانواده ، نسبت بهمسایه ، نسبت بهم چنانسان و نسبت بدولت ، دولت هم بنوبه خود باید نسبت بانواع خویش در مقام انجام وظیفه برآید ، بسیاری از وظایف و تکالیف خصوصی است و باید بطور خصوصی انجام گیرند . در زندگانی عمومی وظایف هر کس معلوم است ولی زندگانی خصوصی و شخصی بمنزله زندگانی باطنی روح میباشد ، که هیچکس بر موز و اسرار آن واقف نیست هر را به بطاقت گذرانند یا شایسته تحسین خاص و عام شدن هر دو در اختیار ما است .

در انگلستان وقتی برده فروشی منسوخ گردید و ضمناً دیگر بكمك و دستگیری اهل ورع و تقوی و ساکنین صومعه ها احتیاج پیدا نکردند در همان ایام قانون ضعیف و غیر مؤثری وضع شد تا اندازه كمك باستقلال و آزادی برده ها مینمود .

از کلمه آزادی کلمه محکمتری وجود دارد و آن وجدان است . قوت این کلمه را از بدو بدایش تمدن عالم همه کس شناخته و در مقابل آن سر تعظیم فرود آورده است . (مناندر) آن شاعر یونانی که سبصد سال قبل از مسیح می زیسته باین حقیقت اعتراف و اذعان نموده است چنانکه می گوید « در سینه ما خدائی هست و آن وجدان می باشد » باز در جای دیگر می گوید « زندگانی را برای منافع شخصی دانستن و برای خود تنها زندگی کردن زندگی محسوب نمی شود ، وقتی اقدام بکار خیر و مقدسی می کنید سرور و خورسند باشید و بدانید که خدا با اشخاص خوش نیت و صحیح العمل همراه بوده و خود شریک در کار آنها میباشد . زرگترین لازمه و احتیاج يك شخص داشتن يك قلب عالی و يك است »

وجدان خاصیت و ملكه روح است که ممکن است به فریژه مذهبی تعبیر گردد . وقتی منازعه و کشمکش بین افکار و اعمال ما بوجود می یوندد روح باجسم بستیزه و جنگ مشغول می شود و حس نیکوکاری برای غلبه بر خیالات شیطانی می کوشد و تلاش میکند . آنوقت است که فایده و اهمیت وجدان بر ما مگشوف میگردد .

هرسو بنگری و بهر جا بروی چه در کلیسا و چه در خارج می بینی که همان جدال و کشمکش باقی است و جنگ بین خوبی و بدی در جریان است . همه کس خواه زن و خواه مرد عاشق کمال و خوبی است ولی از اینکه نمی توانند آن را تحصیل کنند در تالم می باشند زیرا تحصیل آن را

دشوار میدانند .

مذهب مولود و زائیده همین کشمکش درونی است زیرا قوانین وجدان نزد عموم مردم هنوز باندوجه از کمال نرسیده است که بتواند بشریت را کاملاً اداره نماید . باین جهت باید پیروی از قوانین مذهبی نمود که بسیار کما ملئز از احکام وجدانی مردمان معمولی است . قوانین مذهبی ما را بیدار که نماینده و مظهر وجدان کامل با تمام درخشندگیش میباشد رهبری مینمایند .

(کان ناسلی) میگوید : « کلیه مذاهب عالم بر روی اساس تفتیش نفس و توجه بیاطن » قرار گرفته است شخصی که نفس خود را مورد تفتیش قرار میدهد می بیند که جدال و کشمکش در درون او وجود دارد از آنجا خود را شناخته و معروف بنفس خویش پیدا میکند . همین شخص اگر قدمی فراتر گذارد خدا را نیز خواهد شناخت . پس با نیل باین مقام و رسیدن به « این معرفت ها انسان قدرت تشخیص صحیح را از مقیم و بد را از خوب پیدا میکند و آنوقت است » که در انتخاب خوب و بد نخب می شود . چون انسان در انتخاب راه صواب و خطا آزاد و در « انجام هر عملی قائل مایشاه است بنا بر این کاملاً مسؤول اعمال خویش میباشد »

هر چه انسان در عالم خیال و تصور قبول کند در عالم عمل مجبور نیست آنها را از قوه بفعل بیاورد زیرا اراده و امیال ما در تحت هیچگونه قید و فشاری قرار نگرفته است بدین سبب ما ملزم نیستیم که از هر فکری پیروی نموده و هر محرکی را واجب الاطاعه بدانیم (جان استوارت نیل) میگوید : « اگر ما خواسته باشیم اثبات نمائیم که قوه مقاومت در مقابل امیال و هوس ما در ما وجود دارد ثبوت آن اشکال ندارد و اگر برخلاف این فکر کنیم یعنی خود را فاقد این قوه بدانیم بشئون و حیثیات خود توهین نموده و علو طبع و مکارم اخلاق خود را تباه ساخته و تنزل داده ایم » رفتار و کردار ما محتاج کنترل و نظارت میباشد و گرنه در تمام دنیا چرا قوانینی برای جلوگیری از تخطیات بشر و نظارت در رفتار و کردار وی وضع میشد ؟ وضع قوانین مزبور برای آن است که مردم را وادار باحترام و اطاعت قانون نموده و مطیع از نامطیع مشخص شود ، همه کس این نکته را فهمیده است که عادات و خیالات شیطانی و هوا و هوس بر ما حکومت نمیکند بلکه ما بر آنها غالب و حاکم میشویم ، حتی وقتی هم تسلیم هوای نفس شده و در مقابل آن مغلوب میشویم در پیشگاه وجدان و در نفس خود اعتراف میکنیم که قدر بجلوگیری از هجوم و حمله وسوسه شیطانی بوده و حتی میتوانستیم افکار و خیالات بد را از خود بدون زحمت دور کنیم .

برای استفاده از عالیترین اقسام آزادی روحی باید نخست عقل را بادانش و معلومات پیدار کرد ، هر چه دماغ روشن تر و نورانی تر میشود صدای وجدان آشکار تر و قوت آن افزون میگردد همانندجه هم بزمسؤولیت او افزوده میشود ، آنوقت است که انسان خود را در تحت نفوذ و تاثیر مشیت خدا و قلب خود را مهبط انوار و تجلیات الهی قرار میدهد و اعمال و اعمال خود را نه از روی آکراه و اجبار بلکه باشرف خاطر اراده ازلی منطبق می سازد و محبت را شعار و سر مشق زندگی خود قرار می دهد کردار و اعمالی که بادانش و فضیلت و توکل توأم باشد جنبه بشریت انسان را آشکار میسازد در یرنو آزادی و با اعتقاد و ایمان بخدا انسان اعمال خود را با اراده الهی منطبق ساخته و اقدام امور خیر مینماید بتحصیل عالیترین مراتب نیل می گردد .

(هر) رئیس نسبین می گوید « انسان مخلوق حوادث و زائیده مقتضیات است ولی مذهب فوق مقتضیات و حوادث قرار گرفته است بنابراین صاحب ایمان و عقیده را بالاتر از محیط حوادث نگاه می دارد .

و نیز (توماس لینچ) می گوید « تا ما در مسلك و ایمان خود ثابت نباشیم و درجائی قرار نگیریم آزاد نخواهیم بود . بلوط را باید در خاک سپرد تا درخت بلوط از آن عمل آید . شخص صاحب ایمان و عقیده کسی است که در راه خدا سالک شده و بدو متصل گردد . درجه دوستی و محبت ما را نسبت به خدا باید از روی اعمال ما قضاوت نمایند ، پس کردار ما حاکی از کیفیت قلب ما است »

در انجیل مسطور است « هر جا روح خدا باشد آنجا آزادی وجود دارد »

(کاور) نیز می گوید « شخص آزاد آنکسی است که حقیقت او را آزاد کرده باشد . از آنها که بگذریم دیگران همه برده و اسیرند ، در هر جا این قانون آسمانی مورد قبول و ستایش واقع نشود مردم آن محل مطابق احساسات و ذوق و امیال خود عمل نموده و به بستن خاطر خویش رفتار می کنند . همان اشخاصی که خود را تسلیم هوا های نفسانی نموده و خلوت دل را گذرگاه خیالات شیطانی قرار می دهند واقف بخطای خویش بوده و میدانند که برای خط رفته اند . بالاخره نوامیس طبیعی آنها را رسوا و در پیشگاه وجدان محکومشان میسازد . غالباً اشخاص شریر و غطاکار در مقابل وجدان خود بگناه خویش اعتراف می کنند معذک از روی اراده و میل اقدام بارتکاب جنایات می نمایند ، در نتیجه رفته رفته قوه مقاومت در آنها ضعیف و اراده آنها سست می شود ، و اگر بار دیگر مورد امتحان واقع شوند از قوه مقاومت شان بیشتر کاسته می شود و کم کم بجائی می رسد که بکار بد عادت می کنند . عیب اینجا است که هر عمل ناشایسته و بد باعث تولید بدی و خطای دیگری میشود یعنی در واقع بدی و شرارت مولود یکدیگر میباشند و دور و تسلسل پیدا می کنند . وجدان نمی میرد و انسان نمیتواند وجدان خود را مانند مرده درجائی مدفون سازد .

وجدان را ممکن است پایمال نمود ولی مع ذلك از بین نخواهد رفت هر گناهی از ما سر برزند یا هر جنایتی مرتکب شویم در حین ارتکاب جرم فرشته انتقام که همان وجدان باشد ما را می بیند و ما از مراقبت و دیده بانی او نمی توانیم بگریزیم یا در کوش خود پنبه بگذاریم که صدای او را نشنویم . « وجدان ما را می ترساند ، هفت روزی خواهد رسید که بساط داوری و قضاوت در این عالم گسترده خواهد شد و در آن روز وجدان در برابر ما ایستاده و بسا اخطار خواهد کرد که زندگانی آمیخته با نیکوکاری را در پیش گیریم و در پی اعمال نیک بگردیم وجدان جوهر اخلاق فردی و وجود دائمی و ابدی است . قوه تملک نفس از مواهیب و عطایای وجدان است . این همان قوه است که انسان را قدرت مقاومت در مقابل وسوسه و خیالات بد می بخشد .

اشخاص مکلفند که شخصیت و صفات و ملکات خود را ترفی دهند و تکمیل نمایند و سعی در کشف طریق صواب و بهترین راه زندگانی نموده و در آن راه سالک گردند. انسان قدرت ابتکار را دارد و علاوه بر آن می تواند شخصیت خود را نگاهداری نموده و ذات خود را نیاید به انعکاس دیگرها. انسان واقعی نباید از فرومایگان تقلید نموده و خود را آئینه بسازد که چیزهای پست و ناهنجار در آن مرئی شود.

مردی و مردانگی حقیقی ناشی از حس خود داری و تملک نفس است. عادت خود داری و تملک نفس وقتی ملکه انسانی میشود که وجدان بر تمام وجود سلطه و حاکمیت داشته باشد.

تتها وجدان است که انسان را قائم بالذات نموده و از قلعرو اعیال و شهوات او را خارج میکند و بحفظ مصالح و منافع نوع خود بر می انگیزد. سر چشمه واقعی لذت و تفریح را تنها در طریق انجام وظیفه میتوان یافت و زندگانی بدون تفریح هم لذتی ندارد زیرا خردی تفریح سعی و عمل را بکام بشر شیرین می سازد.

وجدان وقتی بدرجه کمال میرسد بانسان حکم میکند که کار خوب و شایسته ای که باعث خوشی و سعادت وی شود اقدام نماید و از هر کاری که باعث گدورت خاطر شود دوری کند. (هربرت اسپنسر) می گوید «در میان ملل تمدن فقط عدد قلیلی هستند که میگویند سعادت بشر مربوط براراده و مثبت الهی نیست و الا عموم مملین منهدی و اویسنندگان اخلاقی اراده و مثبت الهی را دخل در سرنوشت و مقدرات بشر دانسته و تعلیم می دهند. بنا بر این ما هم باید این نظریه را بی غل و غش دانسته و آنرا مانند یک حقیقت مسلم قبول کنیم.»

کسی که آئین وجدان را پیروی نکند تابع قانون و قاعده عالی و مقدسی در زندگانی نیست یعنی آنچه پسند خاطر وی واقع شود همانرا عمل می کند اهم از این که با نفس پروری و جنبه حیوانی وفق داشته باشد یا آن که لذاتی باشد که بکدرجه با احساسات پاک و عقل هم انطباق نماید.

ما باین دنیا نیامده ایم که از هوا و هوس خود پیروی کنیم یا آنکه تنها عواید رضایت نفس خویش را با الهو و لب فراهم نمائیم. این تصور غلط محض است و طبیعت هم در خلاف آن کار میکند و اساس آن بر روی پایه ای قرار گرفته که کاملاً منافی این فکر است. چون عقل دارای مقامی ارجمند و والاست پس نباید آنرا تابع و مطیع اجزای پست و دانی وجود خود قرار دهیم. قوانین معموله بشر نه تنها متضمن سکرم اخلاقی نیست بلکه غالباً دارای عواقب و نتایج وخیمی میباشد. برای اینکه از ضرر این قبیل قوانین خشک جلوگیری شود بشریت محتاج حس فداکاری و فریزه تملک نفس و از خود گذشتگی است.

قوم یازادی که دارای مدارک و هوش و احساسات تند و سرکش باشند که هر انسانی داراست ولی از طرف دیگر نفوذ و تاثیر عالی ضعیف که لازمه اداره کردن هرملتی است در میان آنها حکمفرما نباشد چنین قومی دستخوش هرج و مرج مطلق شده و شرازه زندگانی اش چنان گسیخته خواهد شد که عاقبت باضمحلال و انقراض جانین یعنی هم فرد و هم اجتماع منجر خواهد گردید. اکثرن همان

نتایج وخیم را در اوضاع جاریه دنیا می بینم ، شاید این مدها افشاش مظهری است که اخیراً در میان نهلیست های آلمان و روسیه و فرانس و یوگسلاوی و حریق و خسارتی است که از جنگ و جدال کمونیست ها در پاریس ایجاد شده است ، وقتی این ترتیبات و این سنخ فکر در میان جامعه و قومی رواج یابد نتیجه آن جز فساد و تباهی فردی و اجتماعی و ملی چیز دیگری نیست ، پس تنها راهی که برای جبران این نقیصه باقی است آنست که **حس و وظیفه شناسی اشخاص و افراد را بیدار نمود** و بدانها تذکر داد که هر يك از افراد بشر دارای این عطیه و موهبت میباشد .

بدران ما در گذشته جواری راستی و حقیقت بوده اند خوب است نسل آنها هم در این عصر تعلیم و تبلیغ وظیفه شناسی را شمار و پیشه خود قرار دهند .

عدالت کنید و عدالت را که زیب و زیور تقوی و فضیلت است ب مردم بفهمانید و از خیر خواهی و خیر اندیشی هم که رفیق دائمی عدالت است غفلت نکنید .
فرقه ای از مسیحیان که بهترین انجیل یا مسیحیان انجیلی موسوم گردیده اند حکمی دارند که بدون تردید و Zweifel شامل حال مانیز میشود و هر کتبی که در موضوع اخلاق نوشته شود باید این حکم مقدس و ارجمند را در مهمترین فصل خود جای دهد که مکتوبید چنانکه میخواهید مردم باشما عمل کنند شما بهمانطوری با ایشان سلوک نمائید ، (۱) در میان ما هم این مثل رواج دارد که آنچه برای خود نمی بینند برای دیگران نیز ببینند . (ترجم)

و امام فن هر يك دیگری ، در زندگانی این نکته را باید مورد وقت مخصوص قرار داد که شخص لازم نیست همیشه متوجه سعادت و بدبختی باشد و در این موضوع زیاد فکر کند ، انسان باید در راه انجام وظیفه با جان و دل و اخلاص تمام فداکاری نماید ، اگر کسی اینکار را کرد سعادت و خوشی خود بخود برای او فراهم خواهد شد ، سعادت در میان يك زندگانی آمیخته با سعی و عمل و پر از اندیشه و محنت و بصبر و صبر و ظهور کرده و نمو میکند .

کوتاه میگوید : وظیفه چیست ؟ وظیفه یعنی اجرای اعمال روزمره ای که هر کس در پیش دارد ولی این توضیح و تعریف نارضا و کوچک است ، بار در جای دیگر میگوید : بهترین حکومت کدام است ؟ آن که با طریق اداره و حکومت کردن بر نفس را بیاموزد ،

یلر تارک به ترازان امپراطور روم گفته است : « حاکمیت را ابتدا در سینه خود شروع و بر نفس خویش حکومت نما و اساس و بنیاد آن را در جانی بگذار تا حکمران قلب بتواند زمام احساسات تند و سرکش و هوسهایت را در دست گیرد ،

(هوکر) اسقف در باب (تملک نفس) و (وظیفه) و (وجدان) چنین میگوید : « زمانی خواهد آمد که وقتی در موضوع (تملک نفس) ، (وظیفه) و (وجدان) با روح هفت و طهارت و تواضع سخنی بمیان آید تجلیل و احترام اشخاص را بیشتر از سه هزار جلد کتاب که بکنفر از روی هوش و درایت خود نوشته و بدان بنزد جلب خواهد نمود و گوینده آن کلمات با داشتن صفات ممتازة فوق اجری جزیل تر از نویسنده کتب مزبور خواهد یافت »

گاهی لازم است با اعمال گذشته خود و آنچه قصد محبت و انجام وظیفه و ترحم و نوع خواهی از قوه بفعل آورده ایم مرور نهیم زیرا مطامع اعمال نیک خود روح مانسای میباید. کارهایی که از روی محبت صورت گیرد هزاران مرتبه بهتر از کارهایی است که برای خاطر قبول انجام شود. اولی روح شجاعت و شهامت و فداکاری را برمی انگیزد. درمی آید. های خود میدهد. وظیفه ای که به عرض فروش گذارد. شود ارزش بیاندازی خواهد داشت. دکتر آرنولد گفته است: «در نظر من بیوستگی و انس و علاقه که لازمه ابروایح نجیب و عقیف باشد مافوق تمام ثروتها و عزت و احترام و حتی عاقبت و سلامتی قرار دارد. زیرا کسی که میخواهد در ردیف اشخاص خوب و راست کردار قرار گیرد باید خود نیز خوب و سخنی و راست کردار باشد.»

هرکس نسبت خود و نسبت بنزدیکان خویش تکلیفی دارد. در حقیقت هر قهر و قیستی ندارد مگر آنکه در راه وظیفه صرف شود و با وظیفه نیز تقیسی کرد. (مارکوس آوریوس آفرینی اوس) میگوید: «حصال و ملکاتی را مانند عیبیت، رزق و عتاک، تحمل و صافق در گذار، مخالفت باعیش و هشرت و نین پروردگی، رضایت از سهم خود در عام و با چنگ بجز دیگر از قبل غیر خواهی و غیر اندیشی، صراحت لهجه و شهامت نفس که همه با یقین در قوه خود داری بر مردم بنمایان و به عرض صل در آور.»

ممکن است قوای دماغی و عضلاتی یک شخص زیاد رشد کرده و او را در ردیف بزرگترین متفکر و توانا ترین دانشمندان عالم آورده باشد ولی در چنین شخصی ممکن است شهامت روح و عاوم همت بقدر خردایی وجود نداشته باشد زیرا شهامت و طوی طلم و ائیده و چندان است که عالی ترین قوه فکری و عقلانی انسان محسوب میشود و علاوه عالی ترین سلکات عقلی و قوه تعین و ادراک و ظرفیت آیدان و توکل است. انسان در بر تو این قوا و استعدادها میتواند بعضی مسائل را بیشتر از آنچه از راه احساسات میفهمد ادراک نماید و این استعداد عاست که انسان را بخارق ممیز و صاحب او را کدات عالی ساخته و حد فاصلی بین انسان و حیوان شده است.

داروین راست گفته است که «وقتی قوای محرکه ضمیر پادس توید و آیه و احساسات و وظیفه شناسی توام باشد تفاوت های مهمی بین انسان و حیوان ایجاد نموده و آن دروا از یکدیگر جدا میکند» «۱» باید عظمت و اقتدار ماده را قابل گردیده و ماده و آنکه اساس تشکیل عالم است آنچه شماریم اگر قرار بر این باشد که فقط آنچه را با چشم می بینیم و با دست لمس میکنیم قابل شده و مناط اعتبار قرار دهیم و چیزهایی که نمی فهمیم باور نکنیم معلومات ما بقدر کم و بی مقدار و غیر قابل اهمیت خواهد بود.

با آنقدر دانش فقط سطح اشیاء را میتوانستیم به بینیم اطلاع بر کیفیت ماده چگونه میتواند ما را بکشف رموز و اسرار زندگی و اذف سازد؟ ما مطلقاً اطلاعی راجع به عالم و بواست اراده و احساسات و عملیات دماغی نداریم و معلومات ما در باب آنها فوق العاده محدود است یعنی فقط میدانیم که قوای مزبور در ما موجود است ولی نمی توانیم آن ها را مثل هر چیز دیگر بشناسیم و بفهمیم چووانی به (دکتر بار) گفته بود که من چیزی که من هرگز عقیده پیدا نمیکندم.

دکتر در جواب او اظهار داشته بود بنابراین آقا رفته فکر شما کوتاه تر و پایه اعتقادات شما سست تر از هر شخص دیگری است که من تا کنون دیده ام ، ولی (سیدنی اسمیت) بهتر از این گفته است در هلند هانس روری ضیافتی ترتیب داده شده بود یک نفر خارجی که در آن جا حضور داشت خود را از مادیون معرفی نمود .

سیدنی اسمیت طی الفور اظهار داشت : « به چه خوب عقیده ای است ؟ » آن شخص مادی بر بیان سابق خود این جواب را برائی فرانسه علاوه نمود : « بلی آقا این موضوع داینیری است » اسمیت در پاسخ با بسیاری دندان شکن که از خصائص و غیرشده میشد چنین گفت :
« شکر توی کلام شما اجازه میفرمائید از شما سوال کنم که آیا بیک نفر طبایخ هم عقیده دارید ؟ »

هزاران چیز در عالم هست که از محیط فهم ما خارج است ولی ما باید بدانها معتقد باشیم ماده و ترکیبات آن مثل زندگانی اسرار آمیز و مانند عمر آمیخته با غرائب و اسرار است . باین عوالم لامعنه که بمسافت پیوسته در فضا پرتاب شده و با عظمت هراس انگیزی در مدار زمین خود گردش میکنند نظری افکنید یا به سیاره که ما در آن سکونت اختیار کرده و آن را زمین نامیده ایم بنگرید که چگونه گردش روزانه خود را بدور محور خودش و در روی مداری که برای گردش سالانه وی بدور آفتاب زمین شده بیان مبرساند . ما از علل و موجبات این گردش ها چه میفهمیم ؟ سوای آنکه فهمیده ایم این کیفیات در عالم وجود دارند دیگر از آنها چه استنباط میکنیم ؟ پاسکال میگوید :

« محیط آفتاب در هر سه بهائور آسمان یا آن عظمت و وسعت بیش از نقطه کوچکی در مقابل هر سه که جولانگاه ستارگان قرار گرفته است نمی باشد ، تمام آنچه را که ما با چشم خود از کرات و ستارگان در این فضای لاابتهای می بینیم و همچنین کواکب و سیارگانی که تابع منظومه شمسی مانده و نمیتوانیم آنها را به بینیم در آغوش وسیع و گشاده طبیعت مانند نقطه کوچک و یا قطره ای است در مقابل عظمت دریا ، آنوم (۱) را میتوان با حقیقت قیاس نمود چه آنوم هم بیک عالم لاابتهای است که مرکز آن در همه جا و محیط دایره آن در هیچ جا نیست .

« پس انسان در وسط این عالم لاابتهای چیست ؟ خوب است بیکمی از آثار حیرت زای طبیعت یادور نمای دیگری از اسرار خلقت متوجه شویم زیرا در آنجا عالم لاابتهای دیگری که در نظر بشر حقیر و ناچیز مینماید خواهیم یافت ، بکوچکترین چیزی که در زیر نظر شما واقع میشود بنگرید ، مثلا بیک کرم پشیر یا یکی از بقولات را در تحت نظر دقت قرار دهید ، در بدن این حیوان کوچک از عروق و شرائین گرفته تا کلموله های دمویه (مقصود کلموبول است مترجم) و اختلاط و بانم و خون صاف وجود دارد

« در میان محیطه این آنوم من نه تنها عالم و کائنات مرئی را بشما نشان خواهم داد بلکه عظمت و کبریائی طبیعت را عینا بر شما مکشوف خواهم ساخت ،
« هر که منز خود را جولانگاه این قبیل خیالات قرار دهد در بحر این نسخ تفکرات اندکی

وجدان است .

« وجدان مبدا و منشاء کلیه قوانین اخلاقی است . روش زندگی و رفتار و سلوک هر شخصی باید با احساسات این مبدأ مطابقت کند .

« وجدان امر میکند ما را بانجام اعمالی که در عرف بشر صحیح و خوب است و نهی میکند ما را از آنچه ما آنرا غلط و خطا میخوانیم .

« وجدان وقتی به عالی ترین درجه رشد و کمال میرسد ما را امور میکند که موجبات شادی و خوشبختی دیگران را فراهم کند و برعکس آنرا که در خلاف مصالح و سعادت افراد بشر قدمی برداریم .

« درس مفیدی که از این مبحث می توان آموخت این است که انسان باید خود را برای انجام وظایف خویش آماده و قوی نماید و برای انجام اعمال نیک سعی و جاهد باشد .

و سعادت خود و آرامش قلب و رضایت وجدان را از چیزهایی بجوید که هیچگاه از او منتزاع نشود .

« وجدان عرصه کشمکش وجدالی است که در آن احساسات با عقل مواجه می شود .

و اولی مغلوب دومی می گردد یعنی عقل بر احساسات فائق می شود . عملیات بی سرو صدای آن انسان باطنی است که ما را مظهر خدا نموده و روح و اراده خدا را در قلب ما جایگزین می کند .

« در میان محو طیف این آتوم (۱) من نه تنها عالم و کائنات مرئی را بشما نشان خواهیم داد بلکه عظمت و کبریائی طبیعت را عینا بر شما مکتشف خواهیم ساخت .

« هر که مغر خود را جولا نگاه این قبیل خیالات قرار دهد و در بحر این سنج تفکرات اندکی غوطه خورد دهشت و وحشتی سخت تر او چیرد خواهد گشت و وقتی بیند طبیعت را در این عدم

« تنهایی و فضائی که خالی از همه چیز میباشد آویزان و معانی نموده از ترس بر خود خواهد لرزید .

« فقط آفریننده و فراهم آورنده این عجب از اسرار وجود و کیفیات آن آگاه میباشد . هیچکس جز او قدرت این کارها را ندارد .

کنفو سیوس (۲) بشاگردان خود تعلیم داد بود که حسن سلوک و خوش رفتاری را سه ربع از قسمت حیات بشمرند . حکیم مزبور میگوید :

« در عدالت و حقانیت تمکیر نما و تقوی و فضیلت را در دایره عمل در آور . معرفت و شهامت و انرژی از جمله فضایل و ملکاتی است که در تمام دنیا بر هر کس الزام آور است .

« سنگینی و وقار ، ایثار نفس ، صداقت ، وصیصیت ، شوق وحدت و بهرانی اساس تقوی و فصلت کامل محسوب میشود .

(۱) آتوم عبارت است از اجزاء نا مرئی فرضی که هر ماده ای از آن تشکیل شده است . عبارت دیگر آتوم عبارت است از کوچکترین ذره بشا عنصر که بتواند بخودی خود یا در تقیبه از کرب با آتومهای دیگر زندگی کند (مترجم)

(۲) کنفوسیوس یکی از اعقل عقلاهی چین بوده که در سال ۵۷۸ - ۵۰۱ قبل از میلاد میزیسته است . کنفوسیوس بانی طریقه ای است که اکنون بنام وی معروف شده است طریقه مزبور عبارت است از تعلیم علوم اخلاقی و بر ستش بیاگان و اجناد .

خوب است یونانی های قدیم که دارای عواطفی نجیب و خصائل نیکو بوده اند تاسی نموده و عقاید آنها را در موضوع وظیفه شناسی سرمشق خود کنیم .

بعضی اشخاص سقراط را بانی و مؤسس فلسفه یونان میدانند . سقراط معتقد بود که خداوند مخصوصا او را مأمور کرده که مردم را بسوظایف اخلاقی شان آگاه سازد و احساسات روحی و اخلاقی را در قلوب و افکار مردم بیدار نماید . سقراط در شهر آتن در سنه ۴۶۸ قبل از میلاد تولد یافته و در علوم و اخلاق بهائی ترین مدارج آن زمان رسید . سقراط در عتفوان شباب فن حجاری را آموخت و از آنرا اندکی شهرت گشت . سپس برحسب وظیفه بخدمت سپاهی داخل شد در موقع اجرای مراسم تحلیف قسمی که سقراط در معیت عددی دیگری از جوانان یاد نمود بدینقرار بود : « اسلحه مقدسی را که از طرف وطن و ممالکتم بمن سپرده شده خفیف و تنگین نخواهم ساخت و همچنین محلی را که برای دفاع بمن سپرده شود از دست نخواهم داد »

در تمام قشونکشی هایی که سقراط شرکت مینمود شجاعت و طاقت زیادی از خود بروز میداد هر یکی از محاربان که در (په تیدا) (۱) بوقوع پیوست (السی بیاد) که از سران سپاه بود محروح گردید و در میان صفوف و دستجات دشمن افتاد .

سقراط برای نجات و استخلاص وی بی محابا بجانب دشمنان تاخت آورد و (السی بیاد) را از مهلکه نجات داد . بیاداش این شجاعت تاج بلندی که جایزه ای مخصوص برای شجاعان و قهرمانان آنزمان بود بوی اعطا شد .

دلاوری و شجاعت سقراط منحصر بهمین يك فتره نبود . در جنگ (دیلموم) (گزنفون) معروف زخمی منکر برداشت . سقراط او را از میان گبرو دار جنگ از زمین بلند کرده بر روی شانه خود گذاشت و با دست دیگر شمشیر بر گرفته قلب سپاه دشمن را می شکافت و برای خود راه باز می کرد .

باز در یکی از لشکر کشی های یونانیان سقراط هم با سایر دلاوران یونانی ها همراه شد و در مراجعت داخل خدمات کشوری گردید . سقراط چه در زمان سپاهی گری و چه در موقعیکه داخل خدمات کشوری شده و به ریاست مجلس سنا انتخاب شد، همه وقت با روح ساحشوری کار می کرد شهامت و جرأت اخلاقی سقراط بجدی بود که نه تنها با مرك مبارزه مینمود بلکه افکار مخالف را نیز بمبارزه می طلبید .

برای او تفاوت نمیکرد که در مقابل یکنفر از ظالمان و متعبدیان بحقوق بشری مقاومت نماید یا با عددی کثیری از مردمان ظالم طرف شود .

زمانیکه میخواستند عددی از امیر البحرها را بجرم اینکه جسد مقتولین را از میدان کارزار بیرون نیاورده بودند محاکمه نمایند سقراط در مجلس محاکمه حضور داشت ، تنها کسی که از مقصرین مدافعه می نمود او بود . جماعتی که صاحب منصبان را مورد عتاب و مواخذة قرار داده بودند از طرفداری و مدافعات سقراط غضبناک شده و او را از شوری خارج نموده و بر اثر خروج او از شوری متهمین را بناحق محکوم کردند

(۱) په تیدا یکی از شهر های قدیم مقدونیه است که در جنوب شرقی سالونیک واقع شده

از آن سپس سقراط تصمیم نمود که بقیه عمر خود را صرف تعلیم و ارشاد خاق نماید. گاهی در میان بازارها ایستاده و نطق میکرد، زوایای داخل دکه صنعتگران شده و آنها را موعظه مینمود و باره ای اوقات هم بمدارس میرفت که عقاید خود را به محصلین راچم بکیفیت اعمال و نظریات بشر بفهماند.

سقراط در مرقی ظهور کرد که عقیده لادریون بر سراسر یونان حکومت میکرد و چون نظریات و عقاید رمسیون باعث گرامی خلق گردیده و جمعی را بوادعی حیرت و ضلالت سوق داده بود سقراط بر خود واجب شمرده که خطای نظر و کوتاهی فکر اشخاص را نسبت به مواراهاالطبیعه بدانها بنمایاند و آنها را از ضلالت بیرون آورد. همان موضوعی که امروز اغلب اشخاص را بخود مشغول نمود در آن ایام هم مورد توجه دانایان قرار گرفته بود و آن این است که آیا این دنیا قابل زندگی است و حیات موقتی انسان شایسته و درخور این همه زحمات هست یا نه؟

همان ایامی که مردم یونان برای جلب رضایت خدایان قربانی می گذرانند و کفاره برای گناهان خود میدادند سقراط در میان آن ها ظهور کرده و آن قوم را براه حق و ترک قباچ و ذمائم اخلاق دعوت مینمود و میگفت: «تنها ضامن سعادت دنیوی و اخروی انسان رفتار و کرداری است که با اخلاق توأم باشد.» سقراط در اطراف و اکناف مملکت خود به تعلیم و موعظه مشغول بود و هر جا میرفت جماعتی از دانایان قوم او را پیروی نموده و جمعی از تلامذی وی از محضر پرفیض استفاد می کردند، (آریس تیپوس) (۱) مبلغ گرانی به سقراط تقدیم نمود ولی او از قبول آن امتناع کرد.

سقراط بقصد جمع آوری پول و تهیه مکنت و ثروت تعلیم نمیداد بلکه رنج سفر و زحمت تعلیم را برای اشد علم و دانش بر خود هموار نموده بود. سقراط مالیتترین پادشاه خود را در آن میدید که مردم از خدمات و زحمت او مستفید گردند.

او تعلیمات خود را روی کتب قرار نمیداد و کتب را تفسیر نمی کرد و فقط با استدلالات منطقی به یاط مطلبی میبردناخت و میگفت: «چون با کتاب نمیتوان سؤال وجواب کرد و علت و سبب چیز را استفهام نمود پس کتاب قدر و منزلت معلم را دارا نیست، ما فقط از کتاب چیزهایی را میاموزیم که سابق هم میدانستیم.»

سقراط سعی میکرد «هر چیزی را بخاصیت یا هنر اولیه خود برگرداند و حصول اطمینان یا وصول بحق الیقین را تنها مناط راستی و حقیقت بشمارد. او معتقد به وحدت تقوی بود و آن را مثل سایر مواضیع علمی قابل تعلیم میدانست. و نیز سقراط را عقیده براین بود که مفیدترین فلسفه آنست که وظایف اخلاقی و امیدهای مذهبی و آمال دینی را به تعلیم دهد. او از هر ظلم و احتساف و هر عمل الجانه ای متنفر بود و هیچگاه اتفاق نیفتاد که سقراط پدیده از روی کار جفاکاران و اعمال

(۱) آریس تیپوس یکی از فلاسفه یونان و از اهل (سایرن) بوده که در سنه ۳۶۶ قبل از میلاد

مزیسته و خود بیانی طریقه و صاحب عقیده مخصوصی است در فلسفه (مترجم)

ایلهان بر ندارد و آن ها را بخطای خود واقف بسازد . سقراط بمرم اشخاصی که در خود صلاحیت و لیاقت زمانداری دیده و خود را مستعد و لایق مقامات عالیه میدانستند با نظر تخویف و اهانت می نگریست و از نکوهش آن ها بیروانی نداشت زیرا سقراط را عقیده چنان بود که فقط مردمان عاقل و دانشمند صلاحیت و لیاقت زمانداری و اداره کردن امور مملکت را دارند این نوع اشخاص هم در دنیا کم اند .

درستین آخر هم سقراط را بمحاکمه دعوت نمودند . مدعیان وی جرائم سقراط را بشرح ذیل بیان کردند . سقراط بدکار و شریر و فاسد کننده جوانان است ، و علاوه بر آنکه خود از خدا بی خبر و بخدایان ما توهین و بی احترامی میکند اصنام و بت های جدیدی بچاهمه معرفی می کند .

در این زمینه جرائم و عیای زیاد باو نسبت داده و عاقبت او را محکوم بمرگ نمودند . قبل از اجرای حکم او را بحبس انداختند سقراط سی روز در حبس ماند و در تمام آن مدت بادوستان و شاگردان خود در باب مطالبی که طرف توجه وی بود صحبت میداشت . (کریتو) که یکی از اهلان و یاران وی بود وسایل استغلاص تمام خود را فراهم نمود ولی سقراط نخواست از آن فرصت استفاده نماید یاران خود را بدور خویش خرانند و باهمایبی سوده مند و مواظفی حکیمانه خاطر اندوهناک و پیریشان آنها را اندکی تسلیت داد و در باب تغلیه و ابدیت روح (۲) و جرئت و شهامت و تقوی و فضیلت و اعتدال و میانه روی و نیز در خصوص زیبایی و جمال مطلق و هم چنین راجع بزین و بچه خود صحبت میکرد . دوستان وی میگریستند و از جور زمانه و بعدالتی فضاة شکوه میگرددند . سقراط آنها را تسلی میدارد و اشک از رخسارشان پاك میگردد . مرگ وی در رسیده و نو بدیات او در این عالم سر آمده بود دیگر چرا رفتی از از فقدان وی شبون میگرددند ؟ هفتاد و دو سال از سن او گذشته و دوره جوانی و کاهرانی را طی کرده بود .

اگر محکوم کنندگان سقراط قدری تأمل میکردند مرور زمان و طبیعت مقصود آنها را اجرا مینمود . هیچک مانند سقراط مرگ را با جبهه ای چنان کشاده و آفوش باز استقبال نمیکرد و مرگ در نظر سقراط بیهوده زندگی نوین و تولد جدیدی بود که با ایمانی محکم میخواست در عالم بالا تری قدم گذارد . در وقت اجرای حکم در رسید و زندانبانان زهر شوکران را بوی داد . سقراط زهر را گرفته و با جرئت تمام سر کشید و در کمال راحتی بدرود حیات گفت .

(فیدو) که یکی از دوستان سقراط بود میگوید : این بود عاقبت زندگانی دوست ما که بدون هیاله و اغراق میتوانم او را عاقلترین و منصف ترین و بهترین شخصی بدانم که در مدت عمر خود دیده ام

(۲) سقراط دریاب جاویدان مانند روح بادوستان خود چنین گفت : اگر بامردن هر چیزی بیایان برسد و مرگ فرجام و انتهای هر کس باشد پس شریبران از مردن سود میبرند زیرا که آنها از نهمی شدن قلب خود سعادتمند و خوشبخت میدانند بلکه از ترك شرارت و پاك شدن وجود از لوث طبیعت خویش و نیز از مفارقت با روح خود نیز خوشحال خواهند شد . ولی نظر باین که روح جاویدان خواهد ماند و در آن باب جای تردید و تأمل باقی نیست پس نجات و خلاصی از شرارت محال است مگر بانحصول حکمت و دانش و وصول بحالیترین درجه فضیلت و تقوی (مکالمات افلاطون) تالیف اروت

(مستر لویز) در کتاب « تاریخ فلسفه و تراجم احوال فلاسفه » در باب سقراط می گوید « مرور زمان خاطره فضیلت و تقوی و ایمان او را پرورانده و بزرگ کرده و ولی مستر لویز در باب سقراط میگوید :

« مرور زمان خاطره فضیلت و تقوی او را تا کنون پرورانده ولی مردم او را سرمشق قرار نداده و از او استفاده نکرده اند و شکایتی و نعل را از سرگذشت زانگانی او نیاورده اند تا مگر او برای شاگردان مدرسه و اهل کلام و بلاغت یک موضوع اخلاقی شده است ولی اینکش نام این حکم عالیقدر یک قدرت و نفوذ اخلاقی ایجاد نموده »

نام وی سرمشق اخلاقی برای شاگردان مدرسه و محصلین علم بدیع گردیده است ولی اگر آن نتیجه حاصل میشد .

« سقراط کتابی ننوشت و آنچه ما از زندگی او میدانیم از تلامذ برچسته و مشهور وی یعنی افلاطون و گزنفون باقیمانده است . افلاطون و گزنفون از بهترین شاگردانی بودند که با دکار و آثار افعال و دروس و تعلیمات و خطایا و مرک استاد خود را در قالب خاطر مونیائی نموده و تا با امروز برای ما حفظ کرده اند . افلاطون ده سال تمام در محضر پرفیض استاد خود حاضر میشد و بعد از آن نظریات عالمانه استاد را در کتاب مشهور خود موسوم به « مکانات » رشته تحریر آورد و مورد تفسیر قرار داد ولی در این محاوره که بین سقراط و افلاطون وقوع یافته نمیتوان تشخیص داد که افلاطون کیست و سقراط کدام است . بعد از آنکه مرک استاد را از شاگرد جدا کرد شاگرد بد هجران و فراق ابدی استاد بنیلا ساخت افلاطون در چهلین سال عمر خود بجزیره سیسیل مسافرت کرد افلاطون در آنجا با (دیونیسوس اول) معروف به ظالم جزیره سیسیل آشنا شد . در مسائل سیاسی بین افلاطون و (دیونیسوس) اختلافاتی بوجود بیوست و در اثر تباین عقیده (دیونیسوس) افلاطون را بقتل تهدید نمود . (دیون) برادر (دیونیسوس) در حضور برادر خویش وساطت افلاطون را نمود و او را از مرگ نجات داد ولی حکم داد او را مانند برده و غلام بفروش برسانند ، یکی از دوستان افلاطون او را خرید و آزاد نمود .

افلاطون به یونان مراجعت نموده و بتعلم دادن آغاز کرد . افلاطون هم مانند استاد خود مجازاً تعلیم میداد و توفیق بول از کسی نداشت . لازم نیست تاریخ او را در اینجا خلاصه ذکر کنیم فقط به تذکار چند صفت و فضیلت که سرآمد فضایل وی شمرده میشد اکتفا میکنیم .

افلاطون اوقات خود را در راه تلقین و تبلیغ حقیقت و اخلاقیات و رطبه شناسی به مردم صرف نمود .

افلاطون فضائل و صفات اصلی را بچهار قسمت ذیل تقسیم نموده بود :

(۱) دانش و تدبیر (۲) جرئت و ثبات قدم و برد باری (۳) ریاضت و انصاف و تملک نفس (۴) هدایت و راست کرداری .

افلاطون فضائل و خصال مزبور را اساس و بنیاد فلسفه اخلاقی خود قرار داده است چنانکه میگوید « بهتر آن است که عموم مردم از هر طبقه و صنف در مقام ادای وظیفه برآیند و بفراموشی و رفاهیت خاطر زندگی کنند اعم از این که در کار خود موفق

شوند یا نشوند و بفتح و فیروزی نایل آیند یا نیایند »

به بیند در این کلمات چه درسه‌های عبرتی برای نسل‌های آتی مندرج است ؟
افلاطون روزهای آخر عمر خود را در آکادمی خودش بهزالت و از بسا سر می برد
کتاب مکالماتش که مابین شکفتی و حیرت اخلاف و اعقاب گردیده برای ایام پیری و مخصوصاً
موقعی که ستاره عمر او روی بافول گذارده بود بهترین اسباب تسلیت و دلداری او شمرده می شد .
مردم وی را افلاطون مقدس و رانی می خواندند ، روح او برای حقیقت پرواز میکرد و آن
را بزرگترین هدف آمال انسان در زندگی میدانست . افلاطون هم مانند استاد خود
خوبی و عدالت و حکمت و مداخله مستقیم را در امور بشر به عقل کل یعنی خدای متعال نسبت میداد
او هم شعر را مانند (کالرایل) (۱) دوست نمی داشت ، تنها شعری که افلاطون دوست داشته و
از آن تمجید کرده شعر اخلاقی است که در حقیقت فلسفه مسلم و محقق میباشد ، افلاطون چهار صد سال
قبل از مسیح میزیسته است .

(کالبرج) (۲) اورا پیغمبر حقیقی و بی ریای قرن میلادی خطاب میکند .
(کنت دو ماستر) همیشه می گفت : « بهترین آنست که در هر امر مهمی با افلاطون
مشورت کنیم »

انجیل از برای انسان کامل مقام قابل ستایش و تکریمی قائل گردیده است ولی هر کس
که بخواهد کمال مطلوب انسانی را مطابق مسطوبات انجیل در ذهن و خاطر خود جای دهد و از روی
آن رفتار کند بار سنگینی بر دوش نهاده و فسادکاری کرده است . برای نیل این مقام از راه وظیفه
شناسی باید داخل و هر وظیفه کوچک یا بزرگ را بدون تاویل انجام داد . چه فلسفه بزرگ اخلاقی و
صحنی در این حکم مندرج است که می گوید ؟

« هر چه بدست می افتد با تمام قوا با انجام آن بکوش »
هر که قوای خود را بوجه آثم و اکمل در هر رشته کاری که وارد باشد
بکار اندازد قطعاً توفیق نصیبش خواهد گردید .

می گویند شخصی همه دنیا درجه پاس و نومیادی رسیده گفته بود : « هر که در طالع خوبی

(۱) کالرایل میگوید : « اگر شما چیز مفیدی در خود سراغ دارید بکنه می خواهید
دیگران هم از آن بهره مند گردند چرا آن را برشته نظم میکشید و ساده بیان نمیکنید ؟ این که
می گویند انسان باید استعدادهای و عطایاتی را که خداوند بوی کرامت فرموده با کلمات و ملفوظات
مسجع و مقفی ظاهر نماید بنظر من مایه بد بختی است ، یکی از تاملات دائمی من این است که
مردمانی که دارای ذی و نبوغ هستند (مقصود من از ذی نور هوش و ذکاوت و جرئت و مردانگی
است و فیراز این هیچ معنی و مفهوم دیگری ندارد) در دوره ماکه دوره سعی و جدیت و عمل است
اصرار و ابرام فریبی دارند که عوایب و استعدادهای خدا داد خود را بشکل شعر ظاهر کنند در
صورتی که هیچکس از روی اشتیاق آنها را نمیخواند »

(۲) (ساهویل کالبرج) منتقد و شاعر رواناتیای انگلیسی است که در سال ۱۷۷۲ متولد

گردیده و در سال ۱۸۳۴ وفات یافته است ، (مترجم)

بکوشد هر خود را بهوده صرف کرده است زیرا خوبی در همینکس پیدا نمی شود و اگر احیاناً آدم نیک نفس و نیک رفتاری را پیدا کنید یقین بدانید که خوبی او برای وی زیان آور است «
 این شخص و امثال او که ان قبل اظهارات بی اساس میکنند و صحبت گفتار و کردار را مذمت مینمایند اشخاصی هستند تا امید وی ایمان و بی حقیقت ، هر فردی از افراد بشر میتواند در حدود وسع و توانائی خود اندکی خوبی از خود نشان بدهد .

در صورتی که این قدرت را داشته باشیم بر ما واجب است که بهمان مقدار نیکوکاری نکنیم همانطوریکه نباید وجوهات خرابی و اضلال خود را قواهم کنیم همانطور هم حق نداریم وجود خود را باطل و باطل سازیم .

انسان باید در چیز های کوچک مانند چیز های بزرگ امین باشد و باید هر استعداد و قریبهای که خدا بدو ارزانی داشته بکار اندازد ، ما میتوانیم اوامر و جوامع را به موقع اجرا گذاریم و در طرق و وظایف ولو تنها وی یار ، سالک گردیم . عزت نفس صداقت و امانت و قناعت را ایجاد مینماید و کسبده میخواهد به عزت نفس و شهامت زندگی کند باید صفات فرق را دارا باشد ، وفاداری و امانت باید بر تمام وجود ما مکرمت کند .

یکی از ارباب تنعم که قصد خرید فلامی بازار برده فروشان رفته بود طالب فلامی گردید و قبل از خریداری از او پرسید **داگر ترا بخرم آیا امین و با وفا خواهی بود ؟** فلام

در پاسخ گفت **د آری - خواه مرا بخری یا بخری امین خواهم بود** .

آیا کسی هست که از شنیدن جواب این فلام متاثر نشود و بخورد نماید ؟

میکویند (دکتر ماک لورد) متوقفاً روزی برآید طبیعت گذارگر در کلبسای (بارونئی گاسکو) مرعظه مینمود ، موسی الیه در آن ایامت روهفاظ خود برخی داعیم بااخلاق بیان نموده و مقام ارجمنندی برای آن فکل گردید و اظهار داشت **بزرگترین هدف و منظور زندگانی برای هرکس از حالی و دانی و فنی و فقیر اخلاق با آرز است .**

نقیس ترین چیزی که پرسش آبروت از خود یادگار گذاشت اخلاق بود ، پرسش آبروت باین نکته گاملا بی رده بود که بسیاری از بچارگان و نهی دستن اخلاق را با فقر و بیچارگی مانند دو قطب مخالف می بینند که هرگز یکدیگر نمی رسند و محال می دانند که اشخاص فقیر دارای اخلاق راقیه بشوند البته آنها اشتباه کرده بردند و پرسش آبروت هم نمی توانست گوش بحرف آنها بدهد .

هرزن و مرد فقیر و پریشانی که نزد پرسش مباد از برکات اخلاق او دارای بزرگترین سرمایه میشد و نقیس ترین میراث را از خود در عالم یادگار باقی می گذارد ، اولاد این اشخاص بسن رشید و توبز که می رسیدند خدا را شکر می کردند که دارای چنان مادر هفیف یا پدر مقدسی بوده اند . «

اخلاق ترکیبی است از فداکاری افکار نفس و اعمال ملاطفت آمیزی که آمیخته با محبت